



دیشب اجرایی از سونات پاییزی، اجرایی از آخرین اثر برگمن را دیدیم در سالن سمندریان در تماشاخانه ی ایرانشهر.

لکنت زبان، در باز خوانی عین به عین متن، توسط بازیگرها، فکر هوشمندانه ای بود. کارگردان، بازی گرها را واداشته بود مثل دو تا دختر مدرسه ای، متن را از بر و با لکنت بخوانند برای هم، برای خودشان، و برای دیگران. مثل این که بازیگرها در نقش آن مادر و دختر، مجبور شده بودند دوباره متن آن رابطه را با هم از بر بکنند و آن را تبدیل بکنند به یک امتحان شفاهی برای خودشان و برای دیگران. درمیان ریتم و فاصله های درست و به وقت موسیقی سونات پاییزی. و با فاصله هایی میان حرکت های به اندازه ی بدن بازیگرهایی که کاملن مسلط شده بودند به ضرباهنگی میزان در حرکت هاشان نسبت به حس هایی که باید منتقل می کردند. بیضایی در یک برنامه گفته بود که زبان و لحن در اجرای نمایش نباید همانی باشد که در واقعیت وجود دارد. گفته بود هر کدام از نمایشنامه هایش را که مجبور شد(!) تبدیل بکند به فیلم سینمایی، نفرت انگیز از آب در آمد.

ولی شگفتی اجرایی که ما دیشب از سونات پاییزی برگمن دیدیم، این بود که فیلمنامه ای تبدیل شده بود به یک نمایشنامه و اجرای آن تبدیل شده بود به قرائت گفتگوهای تند و بلند و به لکنت افتاده از یک رابطه، به اقتضای لکنتی که فی نفسه در روح آن رابطه وجود داشت. پرسوناژها، دوباره حرفهای گفته را تند و تند و با لکنت و از بر، قرائت کردند برای هم و برای ما. متن رابطه شان را یادآوری کردند به هم، و به ما و رفتند. گمانم یاد آوری نمایشی به یک نمایش دیگر، باید همین باشد. گمانم نمایش باید همان یاد آوری باشد. هرچه بود، یاد آوری تمیزی بود از گفتگوهای رنج آور یک نمایش دیگر روی یک صحنه ی دیگر. نمایش، به هر حال، فاقد استعداد واقعیت است. و گمانم باید همین فقدان را به اجرا در بیاورد.

[@maktabetehran](https://t.me/maktabetehran)

t.me/maktabetehran/368

852 views [Apr 30, 2017 at 15:18](#)